

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

## جلسه ۲۶۳ (دوشنبه ۱۴۰۰/۱۰/۶)

### مسألة الثفل الخارج عن العادة في الزيت و البذر و نحوهما عيب

يكي از عيب هايي كه مرحوم شيخ اعظم ره در مكاسب مي شمرد اين است كه مبيع خليط داشته باشد. مثلا اين گندم، اين جو، شن و خك دارد. يا اين روغن، دردي دارد. يا در اين رب، آشغال است.

اين بحث را مرحوم شيخ اعظم ره در دو مقام بحث مي كند. مقام اول اين است كه آيا اين عيب هست يا نه؟ خيار عيب دارد يا ندارد؟ مقام دوم اين است كه اين معامله اصلا صحيح است يا صحيح نيست؟

در مقام اول مي فرمايد شبهه اي نيست كه اگر در زيت، دردي باشد، در گندم و جو و برنج، خاك و شن و آشغال باشد، يا برنج مثلا عالي درجه يك، برنج شكسته داشته باشد، اين قطعا عيب است. نقص در ماليت مي آورد. غير از اين روايت هم دارد:

في رواية ميسر بن عبد العزيز، قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام في الرجل يشتري زقاً زيتٍ يجد فيه دُردياً؟ قال: إن كان يعلم أن الدُردي يكون في الزيت فليس عليه أن يردّه، وإن لم يكن يعلم فله أن يردّه»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> الوسائل ۴۱۹:۱۲، الباب ۷ من أبواب العيوب، الحديث الأول، نقله عن الكافي، و لكن الموجود في المتن أقرب و أشبه لما في التهذيب ۶۶:۷،

الحديث ۲۸۳.

<sup>۲</sup> انصاری، مرتضی بن محمد امين. مجمع الفكر الاسلامي. كميته تحقيق تراث شيخ اعظم. ۱۴۱۵ ه.ق.، المكاسب (انصاری - كنگره)، قم - ايران،

المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأعظم الأنصاري. الأمانة العامة، جلد: ۵، صفحه: ۳۸۰

کره را وقتی که آب می کنند و روغن درست می کنند، چون این کره در آن دوغ و اینها هست، یک چیزهایی مثل آرد گندم که به هم می چسبد، به آنها می گویند دردی که وقتی صاف می کنند در صافی های ریز، آنها در صافی می ماند و روغن، صاف می شود

خب اینجا فرمود اگر نمی دانسته می تواند برگرداند چون عیب است. چرا عیب است؟ چون مرحوم شیخ اعظم ره فرمود عیب، وصفی هست که در غالب افراد نیست. یا یک وصفی که در غالب افراد هست، اگر در این نباشد، این باز می شود عیب. آنی که مخالف غالب افراد است.

و لکن ممکن است کسی بگوید ما یک روایتی داریم که آن روایت می فرماید دردی، عیب نیست. این ثفل در زیت، عیب نیست. آن روایت روایت سکونی است.

في رواية السكوني عن جعفر عن أبيه عليهما السلام: «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَى فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ عُكَّةً فِيهَا سَمٌّ احْتَكَّرَهَا حُكْرَةٌ، فوجد فيها رُبًّا، فخاصمه إلى علي عليه السلام، فقال له علي عليه السلام: لك بكيل الرُّبِّ سَمْنًا، فقال له الرجل: إنَّما بعته منه حُكْرَةٌ، فقال له علي عليه السلام: إنَّما اشتري منك سَمْنًا و لم يشتر منك رُبًّا»<sup>۳</sup>.

شخصی آمد ظرفی که در آن روغن است خرید و در آن دردی و اینها پیدا کرد. رفت خدمت امیر المومنین علیه السلام. حضرت فرمود به اندازه آن ربی که در روغن بوده، سمن می گیرد. بایع به مولانا امیر المومنین عرض کرد که من این ظرف را فروختم. حضرت فرمود بله، ولی او این دبه را به عنوان روغن از تو خریده نه رب.

خب این روایت ظاهرش این است که با حکم عیب نمی سازد چون عیب، مخیر بین رد و ارش است. حضرت اینجا فرمود برو بین آن ربی که در این سمن بوده، آن خلیط، هر چقدر که هست، به همان مقدار روغن بگیر و حال آن که در خیار عیب یا باید شما عین را رد بکنی یا ارش

<sup>۳</sup> الوسائل ۱۲: ۴۱۹، الباب ۷ من أبواب العيوب، الحديث ۳.

<sup>۴</sup> انصاری، مرتضی بن محمد امین. مجمع الفكر الاسلامی. کمیته تحقیق تراث شیخ اعظم، ۱۴۱۵ ه.ق.، المكاسب (انصاری - کنگره)، قم - ایران، المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأعظم الأنصاري. الأمانة العامة، جلد: ۵، صفحه: ۳۸۰

بگیری. این نه ارش است و نه رد است. می فرماید این روایت منافات دارد با حکم عیب. نه تنها که منافات دارد بلکه توجیهش بر طبق قواعد مشکل است. چرا؟ چون این معامله یا درست یا غلط است، یا خیاری است یا خیاری نیست. هیچ کدامش این نیست که به جای آن مقدار رب را تو برو سمن بگیر. این اصلاً با فقه جور در نمی آید. لذا می فرماید این روایت را ما باید توجیه کنیم.

مرحوم سید ره یک توجیهی کرده که آقای خوئی ره هم همان توجیه را کرده و اگر هم کسی بگوید جناب سید! ظاهر روایت اینی نیست که شما می فرمایید، حداقلش این است که محتمل است و روایت باید بر این معنا حمل بشود.

آن توجیه این است که " لك بکیل الرُّبِّ سمناً " را شما بد معنا می کنید. "لك" خبر است. مبتدایش کو؟ اگر بگویید "سمناً" یعنی برای تو به اندازه رب، روغن است. خب آقای خوئی ره می فرماید اگر "سمناً" مبتدا باشد باید مرفوع باشد نه منصوب. پس قطعاً محذوف است. «لك ثمناً» یا «لك فلوس» خب چقدر؟ به اندازه کیل الرب سمناً. یعنی آن مقداری که رب است را روغن حساب کن، نه این که به جای آن روغن بده، بلکه پول بده. مثل این که میگوید تو این ماشین را سالم حساب کن، چقدر تفاوت دارد؟ پول را بده. این می ارش و طبق قاعده است. درست هم هست.

به قول سید یزدی ره اگر کسی نگوید ظاهر روایت این است، حداقل محتمل است معنای این روایت این باشد.

منتها ممکن است کسی بگوید لك بکیل الرُّبِّ سمناً، چون اگر می فرمود ارش بدهی، او نمی فهمید چقدر باید ارش بدهد پس کلام امام علیه السلام ناقص بود. ولی اینجا حضرت، مقدار ارش را هم تعیین فرموده.

لذا این مشکلی ندارد و توجیه می شود و روایت صاف است.

بعد مرحوم شیخ اعظم ره یک بحثی را طرح می کند که ربطی به مقام ندارد و جایش اینجا نیست. ولی استطرادا مطرح می فرماید. اگر کسی زیتی بخرد که در آن زیت، دردی باشد، آیا این معامله صحیح است یا نه؟ اگر صحیح شد، خیار دارد یا نه؟

آنجایی که در مبیع خلیطی هست، پنج صورت تصور دارد.

صورت اول این است که خلیط، به مقداری است که نقص در مبیع می آورد. مالیت مبیع را کم می کند. ولی بر مجموع، مبیع صدق می کند. به مجموعش روغن می گویند منتها می گویند روغن درجه دو است. اگر کسی گندم یا جو بخرد که دو یا سه کیلو در ۵۰ کیلوی آن، شن و خاک باشد، می گویند گندم است. مبیع بر کل صدق می کند. منتها می گویند گندم معیب و آشغال است. در این صورت شیخ ره می فرماید معامله درست است و فوqش او خیار دارد.

این همینی است که چند وقت پیش عرض کردم که بعضی از مردم به بعضی دیگر مثل بنگاه دارها و غیره می گویند چه نانی به خانه ات می بری؟! بله این غش در معامله هست و دروغ هست و حرام هست ولی پولی که می گیرد حلال است. از تویی که می روی جنس از دولت می خری، نانش حلالتر است. تو نان حرام می خوری و او نان حلال می خورد. بله نان حلال می خورد منتها با دروغ و کلک و غش در معامله و گناه کرده.

صورت دوم این است که خلیط، طوری است که موجب کم شدن مبیع می شود ولی موجب عیب نیست. مثل این که گندم فروخته که ۶۰ کیلو گندم است و ۳۰ کیلو شن. دیگر به کل ۹۰ کیلو نمی گویند گندم. این چطور است؟

فرضی که الآن می گویم در مکاسب این است: می گوید این کیسه را ببین یا این عکه را ببین. سرش را باز می کند می بیند روغن است. منتها همان رویش را هم می بیند که روغن با دردی است. می گوید همین، هر کیلویی ۲۰۰ تومان. خب شیخ ره می فرماید این دیگر عیب نیست چون

دارد می بیند که خلیط دارد. نمی گوید هم که من بنابر این که ده کیلو باشد. نه، می گوید اینی که در این عکه هست، هر کیلویی ۱۰۰ تومان. این معامله صحیح است یا نه؟

شیخ ره می فرماید ممکن است کسی در صحت این معامله اشکال کند و بگوید یکی از شرائط صحت معامله این است که معامله غرری نباشد و این غرری است. نمی داند چقدر روغن است؟ نمی داند چقدر گندم است؟

ان قلت: وزن مجموع و خلیط که معلوم است مثلاً ۵۰ کیلو. مثل کجا؟ مثل بیع ظرف و مظروف. این که می گوید این دبه، این خمره، با روغن داخلش همه اش ۲۰ کیلو است و اینقدر می فروشم، خب آنجا هم وزن روغن معلوم نیست. این با آنجا فرقی چیست؟

شیخ ره می فرماید آنجا اولاً اجماع داریم. اجماع داریم که بیع ظرف و مظروف، وزن مجموعش مشخص باشد کافی است.

غیر از اجماع، آنجا هر دو تا متمول هستند و مالیت دارند. هم ظرف مالیت دارد و هم آن شیر یا روغن مالیت دارد. ولی اینجا روغن مالیت دارد ولی آن خلیط که مالیت ندارد. اجتماع بین بیع ما هو مالٌ و ما لیس بمال، اگر مجموعش مشخص باشد درست نیست. بله اگر هر دو تا مالیت داشت خوب بود مثل آن ظرف و مظروف. خب اگر کسی بگوید «آن به اجماع خارج است»؛ در اینجا اجماعی نیست. اگر کسی بگوید «نه، آن علی القاعده است چون هر دو تا مالیت دارد، انضمام است منتها اجتماع، باعث شده که من ندانم وزن شیر چقدر است»؛ این مضر نیست. این صورت دوم که در واقع شیخ ره اشکال می کند به خود صحت معامله.

صورت سوم این است که نه، می فروشد بعد از آنی که وزن مجموع مشخص است. منتها می گوید ما فیه هذه العکة را می فروشم. فتبیین بعضه در دیا. اینجا صح البیع فی الزیت مع خيار تبعض الصفقة.

فرق این صورت با صورت قبلی این است که در صورت قبلی، وزن مجموع مشخص نبود چقدر است. در اینجا اول می گوید وزن مجموع ده رطل است، هر رطلی اینقدر. بعد دید که اتفاقاً دو رطلش دردی است. این را می فرماید معامله اش درست است در زیت. منتها خیار تبعض صفتقه دارد. مثل این که کسی رفت شیر خرید، داخل شیر دید که یک سنگ دو کیلویی گذاشته اند. خب معامله شیر درست است منتها خیار تبعض صفتقه دارد. از آنجا که یکی باطل بوده، می تواند آن یکی را هم رد بکند. این هم صورت ثالث.

صورت چهارم این است که می گوید ما فی العکة را فروختم من الزیت علی أنه کذا و کذا رطلا. مثلاً ده رطل است. بعد معلوم شد که کمتر از ده رطل است چون دردی دارد. گفت «این مجموع را فروختم بنابر این که ده کیلو روغن است.» خب اینجا چطور؟ می فرماید مثل آن مساله ای است که قبلاً گذشت. اگر کسی بگوید «بعث هذه الصبرة علی أنها من» حالا اگر یک من در نیامد، مثلاً دو کیلو و نیم درآمد، آیا بایستی آن نیم کیلو را پولش را برگرداند یا نه، خیار تخلف شرط دارد. این مبتنی بر این است که آن نیم کیلویی که کم دارد، جزء مبیع است؟ یا نه، شرط مبیع است؟ این صبرة را می فروشد به شرط این که سه کیلو باشد؛ این معامله صحیح است و فقط خیار تخلف شرط دارد. یا نه، آن سه کیلو را می فروشد. مبیع در واقع صبره است؟ یا نه، صبره، عنوان مشیر است و مبیع در واقع سه کیلو است؟ همان اختلاف اینجا هم هست.

صورت پنجم این است که می فروشد ممزوجا. می گوید «می فروشم این زیت را ممزوجا به ما لا یتمول؛ یعنی این دردی ها» منتها نمی داند که این زیت چند کیلو است. این را می فرماید «فالظاهر عدم صحة البیع.»

اینها صوری است که مرحوم شیخ اعظم ره در مکاسب ذکر کرده.

آقای خوئی ره تمام این صوری که شیخ اعظم ره ذکر کرده را می فرماید «نعم ما قال» فقط یک صورت را استثناء می کند و می فرماید «اگر این صورت را نمی فرمود، بقیه اش تمام بود». در

ذهنم این است که سید یزدی ره می فرماید «نه، مطالبی که فرموده همه اش درست است منتها ربطی به مقام ندارد چون بحث ما عیب است و ربطی به صحت معامله ندارد.»

ما باید این را حساب کنیم. اما این صورت که می گوید این زیت را فروختم و وزنش هم اینقدر است و در این زیت، دردی هست و می بیند که دردی هست. این که شیخ ره، ظاهر کلامش این است که اینجا عیب نیست، خب علم که دائر مدار علم و جهل نیست. کسی که می رود میوه فروشی ، میوه هایی که پس زده است و آسیب خورده است و کنار گذاشته شده، می گوید «اینها معیوب است ولی به قیمتش می ارزد». اینها عیب است و لو در غالب افراد باشد. یکی از اشکالاتی که مرحوم آقای خوئی ره به شیخ اعظم می کند این است که شیخ ره فرمود «لکونه فی غالب الافراد». اگر غالب افراد این عیب را داشته باشند باز عیب است. چرا؟ چون آقای خوئی ره فرمود «عیب، دائر مدار غالب افراد نیست». این عیب است غایه الامر اگر هیچی نگویند وقتی کسی روغن می خرد، متفاهم عرفی این است و اطلاق این را اقتضاء می کند که این روغنی که من به شما می دهم، عیب دارد ولو ذکر نمی کند ولی چون غالب افراد این عیب را دارند، مثل این می ماند که یک کسی برود جنس چینی بخرد بعد در مغازه بگوید این جنس چینی خراب شد. مغازه دار می گوید «شما برو در بازار پیرس اصلا ببین این کالاهای چینی ضمانت دارد یا نه؟!» می گوید «تو که نگفتی» مغازه دار می گوید «تو می خواستی پیرسی». آنی که غالب افراد است، اگر کسی می خواهد از افراد نادر بخرد، او باید ذکر بکند. اطلاق، حمل می شود بر همانی که در بازار هست و خيار ندارد.

ثمره این که این عیب هست یا عیب نیست؟ در این است که اگر گفت من این را از تو می خرم به شرط این که ضمانت داشته باشد. رفت و آمد گفت «نه این ضمانت ندارد». اگر گفتیم عیب است، اگر برده باز کرده و مصرف کرده و بعد خراب شده، می تواند ارش بگیرد. اگر گفتیم عیب نیست، این فقط حق رد دارد. لذا آن فروشنده می گوید این ضمانت ندارد. نارحت هستی، بیا پولت را بگیر. اختلاف حرف آقای خوئی ره با شیخ اعظم ره در این است که طبق حرف آقای خوئی!

می گوید «نه، من پس نمی دهم. ما به التفاوت را به من بده. این کالا با ضمانت مثلاً قیمتش ۱۰۰ هزار تومان است و بدون ضمانت ۸۰ هزار تومان است. یک پنجم فرقی است. یک پنجم پول من را برگردان». ولی اگر گفتیم «آنی که در غالب افراد نیست عیب نیست» مشتری نمی تواند بگوید «ارش بده». فروشنده می گوید «نه، دلت می خواهد ببر و دلت می خواهد جنس را بگذار و پولت را بگیر».

حال این روغن ولو نوعاً در آن دردی هست، ولی این که شرط کرده دردی نباشد، این عیب است و خیار تخلف شرط نیست و خیار عیب است و می تواند ارش بگیرد. این اشکالی است که آقای خوئی ره به شیخ اعظم ره کرده.

پس این صورت اول که عرفاً بر مجموعش مبیع صدق بکند مثل اینهایی که شیر می فروشند، کسی که شیر گاو می فروشد، هر دو کیلو شیر را نیم کیلو، آب در آن می ریزد، این عرفاً شیر است. بعد مشتری بگوید «این قرار بوده چربیش ۳ درصد باشد الان نیم درصد است.» فروشنده می گوید «چه کار کنم. این قرار بوده شیر باشد و الان هم شیر است» اگر بر مجموع، شیر منطبق بود ولی نقص در مالیت می آورد و یک عیبی بود، خیار عیب دارد که یا برگرداند یا ارش بگیرد طبق احکامی که خیار عیب دارد. این صورت صاف است و ربطی به غلبه افراد هم ندارد غیر از همان نکته ای که عرض کردیم. اما بقیه صور و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين.